

چهره سعدی در آینه‌های موج‌دار

کاووس حسن‌لی

دانشگاه شیراز

تاریخ دریافت مقاله ۷۹/۲/۲۵

چکیده:

شخصیت راستین نام‌آوران بزرگ گذشته را، بهتر از هر جای دیگر، در آینه آثارشان می‌توان بازشناخت.

آفریده‌های ادبی که نمودهای روشنی از لحظه‌های شگفت‌آفرینندگی اند، بیش از هر چیز دیگر می‌توانند خواننده هوشیار را با گذار از بیخ و خم‌های ویژه، به دنیای درون‌آفریننده خود راه ببرند. هرچند، گاهی با انگیزه‌های گوناگون آثاری آفریده می‌شوند که با هستی راستین‌آفریننده سازگاری بایسته‌ای ندارند. این ترفندها را نیز می‌توان با ژرف‌نگری هوشیارانه‌ای بازشناخت.

به روشنی آفتاب، آشکار است که داوری شایسته درباره اندیشه‌های گوناگون یک سخن‌سرا، هنگامی به بار می‌نشیند که همه آفریده‌های او پیش چشم داور باشد. هرگز نمی‌توان تنها با نگاهی گذرا با گوشه‌ای از نوشته‌ها یا سروده‌های کسی، ساختمان اندیشه‌های او را باز نمود. افزون بر این، شایسته‌تر آن است که داوری از ستیخ «آگاهی دامنه‌دار و گسترده» انجام پذیر، تا فرآیند داوری به دره ناراستی و ناروایی نغلتد.

در این نوشتار بر آنم تا چند نمونه از همین داوری‌های همانند را که در پیوند با استاد بزرگ سخن، سعدی شیرازی، روا داشته‌اند باز نمایم:

۱ - آقای دکتر مهدی محقق در نوشته‌ای زیر نام «سعدی و قضا و قدر»^۱، سعدی را پیرو مکتب «کلامی اشعری» دانسته و با یادکرد نمونه‌ای چند از سروده‌های سعدی نوشته‌اند:

«... شکی نیست که او هم مانند هزاران فقیه و محدث و راوی و... که در مدارس و معاهد علمی حوزه‌های تمدن اسلامی تربیت شده بودند، پیرو مکتب کلامی اشعری بوده‌است و یکی از اصول مهم این مکتب، عقیده به قضای محتوم و قدر ازل و سعادت و شقاوت ذاتی است...»

دربارۀ این نوشته و داوری نویسنده، گفتنی است که:

اصل این مقاله دربارهٔ «قضا و قدر» در قرآن کریم و سیر آن در میان فرقه‌های گوناگون اسلامی است، که گرچه در گونهٔ خود، نوشته‌ای ارزشمند، استوار و گسترده است، اما پیوند آن با سعدی - که نام نوشته با آن آغاز شده - چندان استوار نیست: از همهٔ بیست و چهار صفحهٔ نوشته، تنها سه صفحهٔ آغاز آن در پیوند با سعدی است. گویی سه صفحهٔ نخست را، ناچار، به آغاز این مقاله افزوده‌اند. نویسنده با عبارت زیر نوشتهٔ خود را به پایان رسانده و به سعدی پیوند داده است: «این بود مختصری از کیفیت طرح شدن مسأله قضا و قدر و جبر و اختیار در میان دانشمندان اسلامی، البته با توجه به مطالب یادشده، موقعیت مکتب کلامی اشعری در اسلام و همچنین تأثر سعدی از آن مکتب به طور اجمال آشکار می‌گردد».^۲

در این نوشته تنها سروده‌هایی از سعدی باز نموده شده است که از آن بوی اندیشه‌های جبرگرایانه بر می‌خیزد. در حالی که در برابر این نمونه‌ها، نمونه‌های فراوانی رانیز می‌توان برشمرد که سعدی بر آزادی و اختیار آدمی در میدانهای گوناگون زندگی پای فشرده است. اگر از همهٔ سخنان و سروده‌های سعدی بگذریم، تنها در چکامه‌های بلند او که در آنها «ممدوح» خود را

۱. محقق، مهدی، «سعدی و قضا و قدر»، مقالاتی دربارهٔ زندگی و شعر سعدی، به کوشش منصور

همواره به کردار نیک فرا می‌خواند و او را در رفتار خویش و گزینش عمل آزاد می‌داند، نمونه‌های فراوانی را می‌توان باز نمود، که از همهٔ آن نمونه‌ها - برای پرهیز از درازی سخن - تنها به چند نمونه بسنده می‌شود:

دنیا نیززد آنکه پریشان کنی دلی زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی^۱

* * * * *

به نوبتند ملوک اندر این سپنج‌سرای
کنون که نوبت توست ای ملک به عدل‌گرای
دیار مشرق و مغرب مگیر و جنگ مجوی

دلی به دست کن و زنگ خاطری بزدای^۲

* * * * *

گنج خواهی در طلب رنجی ببر خرمی می‌بایدت تخمی بکار^۳

* * * * *

گردون سنان قهر به باطل نمی‌زند الا کسی که خود بزند سینه بر سنان^۴

* * * * *

بزن که قوت بازوی سلطنت داری
جهان گشای و عدو بند و ملک بخش و ستان
که دست همت مردانت می‌دهد یاری

که در حمایت صاحب‌دلان بسیاری^۵

* * * * *

۱. کلیات سعدی، محمدعلی فروغی، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۷۱۱.

۲. همان، ص ۷۵۵. ۳. همان، ص ۷۲۴.

۴. همان، ص ۷۳۶. ۵. همان، ص ۷۱۱.

توخواهی نیک و خواهی بد کن امروز ای پسر کاینجا عمل گر بد بود ور نیک بر عامل رقم گردد^۱

* * * * *

راهی به سوی عاقبت خیر می‌رود راهی به سوء عاقبت، اکنون مخیری^۲

۲- دکتر احمد احمدی در نوشته‌ای با نام «سعدی و حسن و قبح افعال»،^۳ به بررسی این «موضوع از دیدگاه اشاعره، معتزله و شیعه» پرداخته و دربارهٔ مذهب سعدی نوشته است:

«ظاهراً با قطع و یقین بتوان گفت که سعدی مذهب اشعری دارد و این گفته از دو راه قابل اثبات است: نخست اینکه، سعدی شاگرد نظامیه بوده و در این مدارس تنها مذهب رسمی و مورد قبول، مذهب اشعری بوده است. دوم، گفتهٔ خود سعدی در گلستان و بوستان قصاید و غزلیات، که براساس آنها قضا و قدری حتمی بر جهان حاکم است و بشر هم یکسره محکوم این تقدیر تغییرناپذیر است و از روی جبر محتوم در این گردونه هستی حرکت می‌کند و او راکمترین اختیاری نیست... این اعتقاد به سرنوشت محتوم و جبر مطلق، جزء عقاید اشعری است و بنابراین سعدی را هم باید اشعری دانست».^۴

دربارهٔ نوشتهٔ دکتر احمدی و داوری او نیز باید گفت:

ساختار این نوشته، بسیار همانند ساختار نوشتهٔ دکتر محقق (سعدی و قضا و قدر) است. اصل مقاله دربارهٔ «حسن و قبح افعال» از دیدگاه اشاعره، معتزله و شیعه است و از همهٔ ۱۴ صفحهٔ مقاله، تنها ۲ صفحه در پیوند با سعدی است. گویی -درست همانند نوشتهٔ دکتر محقق- دو صفحهٔ آغازین نوشته (که در پیوند با سعدی است) به اصل مقاله (که دربارهٔ سعدی نیست) افزوده شده است. در دو صفحهٔ آغازین این نوشته نیز -درست همانند نوشتهٔ دکتر محقق- تنها سروده‌هایی از سعدی، پیش رو نهاده شده است که بر بنیاد اندیشهٔ جبرگرایانه، آفریده شده‌اند. نویسنده با گزینش

۱. همان، ص ۷۱۱.

۲. همان، ص ۷۵۴.

۳. احمدی، احمد، حسن و قبح افعال، ذکر جمیل سعدی، ج ۱، کمیسیون ملی یونسکو و وزارت ارشاد اسلامی،

۴. همان، صص ۷۹ و ۸۰.

۱۳۶۴، صص ۷۷-۹۲.

چنین بیت‌هایی، سعدی را از باورمندان مسلم مذهب اشعری دانسته که از دیدگاه او «بشر یکسره محتوم این تقدیر تغییرناپذیر است و از روی جبر محتوم در این گردونهٔ هستی حرکت می‌کند و او را کمترین اختیاری نیست».

براستی چگونه می‌توان دربارهٔ سعدی چنین «حکم قاطعی» را صادر کرد، در حالی که او در سراسر سخنانش، دیگران را - به دلیل آزادی در گزینش و رفتار - به راستی و درستی فرا می‌خواند؟ مگر تنها بوستان او یک دورهٔ کامل «حکمت عملی» نیست؟!

باز هم برای پرهیز از درازی سخن، گفته‌های دیگر سعدی را و می‌نهیم و یک بار دیگر چند بیت از چکامه‌های او را که با «تعقل و استدلال» و زلابی اندیشه سروده شده و پیش از این یاد کردیم باز می‌نگریم.

چگونه می‌توان بیت زیر را از سعدی ندیده گرفت و گفت: در نظر سعدی انسان را «کمترین اختیاری نیست»؟!

راهی به سوی عاقبت خیر می‌رود راهی به سوء عاقبت اکنون مخیری^۱

۳- آقای محمدحسین سروری در نوشته‌ای با نام «نظریات تربیتی سعدی در سیستم جدید آموزش و پرورش»^۲، با یادکرد دو بیت از سعدی، و بدون بررسی سروده‌ها و سخنان دیگر او، به نقد اندیشهٔ سعدی پرداخته و نوشته است:

«با این عقیدهٔ سعدی... نمی‌توان موافق بود، زیرا امروز به سادگی در پرتو درخشان و نافذ تربیت و موازین اخلاقی، تربیت پذیری و قابلیت تغییر این «ناکسان» ثابت شده‌است... مطالعهٔ تاریخ ادیان و ظهور پیامبران بزرگ و کتب آسمانی و مساعی آنان در راه رستگاری خلق بهترین

۱. همان، ص ۷۵۴.

۲. سروری، محمدحسین، نظریات تربیتی سعدی در سیستم جدید آموزش و پرورش، نشریه دانشکده ادبیات

و علوم انسانی تبریز، سال بیستم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۴۷، صص ۴۹۶-۵۰۴.

دلیل برای رد عقیدهٔ سعدی است».^۱

دربارهٔ این نوشته نیز باید گفت: این دو بیت مشهور، از حکایت «طایفه‌ای دزدان عرب بر سر کوهی نشسته بودند و...»^۲ برگرفته شده است. در حکایت یادشده، پادشاه با وزیر خویش بر سر پسر در بند یکی از دزدان، هم اندیشه نیست و ستیزی زبانی در میان آنها در گرفته است. این هر دو بیت از زبان پادشاه برای آراستگی سخن و استواری آن آورده شده است.

چگونه دنبالهٔ داستان از چشم آقای سروری دور مانده است: در همین حکایت، سعدی از زبان وزیر سخنی گفته است - درست در برابر سخن پادشاه - که نه تنها آدمی تربیت‌پذیر است، بلکه حتی «سگ» هم در پرتو هم‌نشینی تا جایگاه و پایگاه مردم (انسان) بالا می‌آید:

با بدان یار گشت همسر لوط

خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند

پس نبکان گرفت و مردم شد^۳

برای داوری درست دربارهٔ اندیشه‌ها و باورهای سعدی - همان‌گونه که پیش از این گفته شد - چاره‌ای نیست جز اینکه همهٔ نوشته‌های او کاویده شود؛ بویژه در سروده‌ها و نوشته‌هایی که سعدی، به روشنی از زبان خود سخن می‌راند، نه از زبان شخصیت‌های داستانها و حکایتها. نشان دادن نمونه‌های فراوانی از سخنان سعدی که بر آزادی و آموزش‌پذیری آدمی پای فشرده - اگر بیم درازی سخن نمی‌رفت - بسیار آسان بود؛ سخنانی از این دست:

در صحبت رفیق بدآموز همچنان

کاندر کمند دشمن آهخته خنجری

راهی به سوی عاقبت خیر می‌رود

راهی به سوء عاقبت اکنون مخیری^۴

۱. همان، ص ۴۹۷.

۲. گلستان سعدی، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، خوارزمی، ۱۳۶۸، ص ۶۲.

۳. همان حکایت، ناگفته نماند که این حکایت به گونه‌ای پایان می‌پذیرد که نظر پادشاه تأیید می‌شود.

۴. کلیات سعدی، ص ۷۵۴.

۴ - آقای علی محمد حاضری در نوشته‌ای با نام «اندیشه‌های اجتماعی سعدی»^۱ باورهای اجتماعی، پرورشی و آموزشی سعدی را با یادکرد ۷۴ نمونه، در ۱۶ دسته باز نموده‌است. ایشان همانند دیگرانی که پیش از این از آنان سخن رفت، سعدی را پیرو بی‌چون و چرای «مکتب جبرگرای اشعری» ندانسته و نمونه‌هایی از سخنان سعدی را هم که گویای آزادی و اختیار آدمی‌اند، پیش روی خواننده نهاده‌است. اما لغزشی که در برخی از داوری‌های ایشان روی داده‌است، به گونه‌ای با لغزش‌های پیش گفته همانندی دارد:

گفتم که در حکایت‌های گلستان (و گاهی بوستان)، شخصیت‌های گوناگونی دیده می‌شود که با دیدگاه‌های ناهمسان با هم می‌ستیزند و هر کدام با ترفندهای ویژه گفتاری، برای به کرسی نشاندن سخن خود می‌کوشند. هر یک از این گفتارهای ناهمگون که با هدفی روشن، در برابر هم نهاده می‌شوند، به هیچ روی بیانگر باور مسلم سعدی نیستند. نمی‌توان هر کدام از آنها را به تنهایی باز نمود و نشانی از اندیشه سعدی دانست. داوری در این باره هنگامی به درستی انجامی می‌پذیرد که فرایند آمیزش همه این گفت و گوها، پیش چشم باشد.

آقای علی محمد حاضری، گاهی گفت و گوهای دو شخصیت را از یک حکایت، برگزیده و آنها را در دو دسته ناهمگون، در برابر هم نهاده تا، به دید خود، «نظرات متناقض» سعدی را باز نماید، برای نمونه:

در صفحه ۲۵ مقاله، زیر نام «جبرگرایی، عدم دخالت و تأثیر شرایط اجتماعی و محیط تربیتی در ساخت شخصیت افراد» سروده‌هایی را چون: «پرتو نیکان نگیرد...» و «عاقبت گرگ زاده گرگ شود...» برگزیده و باز نموده و در صفحه ۲۶ زیر نام «بینش مبتنی بر نقش تعیین کننده جامعه و...» می‌نویسد:

«به عکس مورد اول، سعدی در مواردی نیز سعی می‌کند عوامل تربیتی و محیطی و شرایط اجتماعی را در تکوین شخصیت افراد کاملاً مؤثر قلمداد کند...» و برای این گفته خود بیت‌هایی را

۱. حاضری، علی محمد، اندیشه‌های اجتماعی سعدی، رشد آموزش ادب فارسی، شماره ۱، بهار ۱۳۶۴،

چون: «با بدان یار گشت...» و «سگ اصحاب کهف...»، نمونه آورده است. در حالی که این سخنان ناهمگون، گفته‌های پادشاه یا وزیری است که در همان حکایت از باب اول گلستان بر سر فرزند در بند دزدی، با هم در ستیزند و به هیچ روی نشانگر «نظرات متناقض» سعدی نیستند. ۵ - آقای دکتر یوسفیان هم در نوشته‌ای با نام «نگاهی جامعه‌شناختی به سعدی»^۱ همین راه را رفته‌اند و کم و بیش همین گونه داوری کرده‌اند. برای نمونه بیت «کس نتواند گرفت دامن...» که در صفحه ۴۵، از بخش دوم مقاله گواه گرفته شده‌است، سخنی است که از زبان یکی از شخصیت‌های حکایت گفته شده‌است.

گفتنی دیگر دربارهٔ دکتر یوسفیان اینک: واژه‌هایی چون «داروخانه» و «بارانی» را که نویسنده، در بخشی از مقاله گواه گرفته و گفته‌اند: «خواننده تصور می‌کند مربوط به عصر حاضر و از آن مردم تهران است»^۲، هم پیش از سعدی و هم پس از او در سروده‌های دیگران نیز فراوان به کار رفته‌اند؛ دست کم دو بیت زیر از عطار و نظامی - همواره در ذهن و زبان بسیاری از اهالی ادب می‌چرخد:

که در هر روز نبضم می‌نمودند	به «داروخانه» پانصد مرد بودند
عطار	
فکند ابر «بارانی» خود زدوش	زبس تیرباران که آمد به جوش
نظامی	

۶ - آقای ارژنگ امیرخسروی در نوشته‌ای گسترده با نام «جمعیت در آثار شیخ سعدی - علیه الرحمه»^۳، سخنان سعدی را در پیوند با امور اجتماعی، با یادکرد نمونه‌های فراوان، کاویده و بررسی کرده‌است. اما در برخی از داوری‌های خود، دربارهٔ سعدی، لغزیده است؛ چند نمونه:

۱. یوسفیان، جواد، نگاهی جامعه‌شناختی به سعدی، اطلاعات علمی، سال دهم، شماره ۸، خرداد ۱۳۷۵،

صص ۱۴-۱۸ و شماره ۹، تیر ۱۳۷۵، صص ۴۵-۴۹. ۲. همان، ص ۴۸.

۳. امیرخسروی، ارژنگ، جمعیت، در آثار شیخ سعدی، اطلاعات علمی، سال دهم، شماره ۸، خرداد ۱۳۷۵،

صص ۱۴-۱۸ و شماره ۹، تیر ۱۳۷۵، صص ۴۵-۴۹.

در صفحهٔ ۳۳ - بخش نخست - از معنی واژهٔ «خوب» برای زن، دریافت شایسته‌ای نشده است و دآوری انجام گرفته بر بنیاد همین دریافت نادرست است. ایشان «خوب» را مفهومی در برابر «بد» گمان کرده‌اند، در حالی که این واژه در این کاربرد جز به معنی «زیبا» نیست. به همین دلیل پس از توضیحات گسترده و کمک گرفتن از سخنان دیگران، نوشته‌اند:

«در فرهنگ امروز، خوب و بد مطلق جایی ندارد و وجود خارجی هم نمی‌توان برای آن پیدا کرد و خود سعدی هم شواهدی ارائه نداده که براساس آن مفهوم خوب و بد دریافت شود...»^۱
در صفحهٔ ۳۴ نیز نمونه‌هایی را از سعدی آورده‌اند که در همهٔ توضیحات و نمونه‌ها، آشکار است که نویسندهٔ مقاله به معنی روشن واژهٔ «خوب» یعنی «زیباروی» توجه نکرده‌است. «خوب» در این معنی (خوش چهره)، پیش از سعدی نیز بسیار کاربرد داشته است. رودکی هم گفته:

ناز اگر خوب را سزاست به شرط نَسزد جز تو را کرشمه و ناز

در حکایت‌های یادشده و مورد نظر، از بوستان، نیز، بی‌گمان، «خوب» در معنی «زیباروی» به کار رفته است و سعدی بر آن است که:

زن خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشاه^۲

اما منش نیک از چهرهٔ زیبا هم دلپسندتر است.

زن خوش منش دل ستان تر که خوب که آمیزگاری بی‌پوشد عیوب^۳

آقای امیرخسروی به دنبال همین دریافت، در صفحهٔ ۳۴ نوشته‌اند:

«در مورد خوب رویی زن، نوشته‌های سعدی متناقض است، در جایی مطلبی گفته و در جای دیگر عکس آن را آورده است.»

سپس باز هم برای گواه گفتار خود، بیت‌هایی از باب هفتم برگزیده‌اند که یکی از آن بیت‌ها (بین دلفربیش چو...) از حکایتی دیگر است و با «شاهدی خانه کن، که خود را به هر مجلسی شمع می‌کند و هر روز با کسی است» در پیوند است، نه با همسر زیباروی، و دیگر آنکه بیت‌های

۲. کلیات سعدی، ص ۳۵۵.

۱. همان، بخش نخست، ص ۳۳.

۳. همان، ص ۳۳۵.

یادشدهٔ دیگر، هم هیچ‌گونه «تناقضی» ندارند. سعدی می‌گوید:

«اگر زن محبوب و زیبا باشد، شوی او در بهشت است و اگر او پارسا و خوش سخن باشد، زشتی و زیبایی او دیگر اهمیت چندانی ندارد. زیرا زن زشت چهرهٔ خوش اخلاق همواره بهتر است از زن خوش چهرهٔ زشت‌خوی. و اگر مردی گرفتار زن زشت‌خوی باشد، سفر از آن خانه چون عید، برایش خجسته و خوشایند است.»

• می‌بینیم که هیچ «تناقضی» در این گفتار نیست و پاره‌های سخن بسیار خردمندانه و شایسته به هم در پیوسته و در هم تنیده‌اند.

نویسنده در بخش دوم مقاله، حکایت «پیاده‌ای سر و پا برهنه با کاروان...» را به عنوان نمونه‌ای از «حکایت‌هایی که در آنها امور نادر اتفاق افتاده» بازنموده و پرسیده است:

«چرا این قبیل اتفاقات در آثار شیخ ظاهر می‌شود و هدف از درج آنها چیست؟ این از سؤالاتی است که پاسخ‌گویی به آنها آسان به نظر نمی‌رسد... معلوم نیست که شترسوار به چه دلیل به پیاده‌ای که نظر او را نخواسته، پند و اندرز می‌دهد... سازگاری بین این قبیل موارد و تفکر متعادل در کجاست؟»^۱

«در یک مسافرت (از کوفه به حجاز) سواره‌ای به پیاده‌ای سر و پا برهنه و فقیر هشدار می‌دهد که: این سفر، سفری خطرناک است. برگرد! که در سفری به این سختی از بین خواهی رفت. فقیر به هشدار شترسوار اهمیتی نمی‌دهد. اتفاقاً مرگ در راه، سوار را در می‌ریاید و درویش پیاده به سر بالین او می‌رسد و می‌گوید: «ما به سختی نمردیم و تو بر بختی [نوعی شتر] مردی؛

شخصی همه شب بر سر بیمار گریست چون روز شد او بمرد و بیمار بزیست» این‌که در این حکایت چه «نقطهٔ ضعفی» رخ می‌نماید؛ و چه ناسازگاری دیده می‌شود؟! آیا بیت «شخصی همه شب بر سر بیمار گریست...» که همه روزه بر سر زبان بسیاری، به گونهٔ زبانزد (ضرب المثل) روان است «نتیجهٔ منطقی و ادامهٔ طبیعی» حکایت نیست؛ ناگفته نماند، آقای علی

دستی، نیز در کتاب «قلمرو سعدی»، درباره حکایت یادشده، همین گونه داوری کرده‌اند.^۱ آقای امیرخسروی همچنین به گواه نمونه‌هایی از سخن سعدی که در آنها از پیری سخن رفته، نتیجه گرفته‌اند:

«این اشعار به نوبت خود... این احتمال را تقویت می‌بخشد که شاید سعدی از عمر تخمینی [بیش از صد سال] که برای او ذکر کرده‌اند، برخوردار نبوده‌است؛ وگرنه علایم پیری می‌باید بیش از این در گفتارش بازتاب پیدا می‌کرد». درباره این داوری نخست باید گفت:

زندگی طولانی سعدی، گفته‌ای است همگانی؛ همه کسانی که تاکنون درباره عمر سعدی سخن گفته‌اند به این «امر مسلم» اشاره کرده‌اند (از ۸۵ سال تا ۱۲۰ سال). اختلاف نظرها بر سر عمر بیش از صدسال و کمتر از صد سال است، نه درک روزگار پیری! دو دیگر آنکه: برای دریافت تفاوت مثلاً پیری ۹۰ ساله و پیری ۱۱۰ ساله چه معیاری در سخن می‌توان جست که در سروده‌های سعدی نیست. به سخنی دیگر کدام یک از سخنان سعدی نشانگر پیری زیر صد سال است که نمی‌تواند بیانگر پیری بالای صد سال باشد؟!

سه دیگر آنکه، نویسنده نمونه‌هایی از سخنان رودکی و عنصرالمعالی را (که درباره پیری است) در برابر گفته‌های سعدی گواه آورده و به این نتیجه رسیده‌است که: «... جز پیران کسی از این عارضه تعجب نمی‌کند و حال وی را در نمی‌یابد». آیا بیت زیر به گونه‌ای ناگزیر، نشان دهنده عمر بالای صد سال است که رودکی آن را دریافته و سعدی در نیافته است؟

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود نبود دندان لابل چراغ تابان بود
آیا با آویزش به چنین سروده‌هایی، می‌توان به این نتیجه رسید که عنصرالمعالی و رودکی به جهت داشتن چنین سخنانی بیش از سعدی زیسته‌اند؟!...

* * *

آنچه به کوتاهی گفته شد، تنها چند نمونه اندک بود که به سادگی می‌توان بسیاری دیگر بر آن افزود.

نمونه‌های یادشده گویای این حقیقتند که هنگام داوری درباره نام‌آوران و آثار آنها، ناگزیر باید با چشمانی باز، همه آثار آنها را به میدان نگاه فرا خواند و با هشیاری، آگاهی و ژرف‌نگری آنها را کاوید و به شایستگی باز نمود.

آخرین سخن اینکه، نگارنده این مقاله، هرگز بر آن نیست که در آثار سعدی گفته‌های ناساز و «متناقض» نیست، و همه آنچه سعدی گفته و نوشته پذیرفتنی است؛ بلکه بر آن است که برای نشان دادن این گونه از ناسازها و ناهمگونی‌ها و ناراستی‌ها، قلم باید با چشمی بازتر بچرخد.